

تأملی در اوضاع فرهنگی و ادبی افغانستان معاصر

فاروق انصاری*

دوره طولانی تاریخ معاصر افغانستان از حیث فرهنگی و علمی و، به ویژه، ادبیات دوره متنوع و همراه با فراز و نشیبهای بسیاری است. چنانکه در تاریخ سیاسی و نظامی این دوره مشاهده می شود، ثبات و امنیت پایدار، که شرط نخستین و لازم بروز استعدادهای نهانی و پرورش ذوق و قریحه ادبی است، متأسفانه از بین رفت و در اثر جنگهای خونین، ویرانگریها و غارتگریهای مداوم، رقابتهای خاندانی، کشتارهای وحشیانه، و همچنین دسیسه های استعمارگران اروپایی که در مجاورت افغانستان بوده اند و برای دستیابی به مناطق مهم و راهبردی در این کشور یورشهایی را نیز به راه انداختند و یا به صورت غیرمستقیم در امور افغانستان دخالت کردند، یک دوره انحطاط علمی و فرهنگی در این دوره رخ نمود. اگر چند مقطع کوتاه را که اندیشمندان و فرزاندانی برای ایجاد دگرگونیهای مثبت تلاش ورزیدند و پیشرفتهایی کردند مستثنی کنیم، چیز قابل ارائه و درخور مباحثاتی مشاهده نمی شود.

* پژوهشگر تاریخ از کشور افغانستان

در دوران حاکمیت ابدالی (۱۲۵۲-۱۱۹۰ق) در نتیجه لشکرکشیها و درگیریهای ممتد برادران و شاهزادگان سدوزایی و سپس در دوره محمدزاییها (۱۳۵۷ش-۱۲۵۲ق) به علت جنگها و رقابتهای فامیلی و البته پدید آمدن وضعیت نیمه‌استعماری، زوال اندیشه و علم و فرهنگ در افغانستان رخ نمود و کشور و ملت در چنبره قهقرا و رکود گرفتار شد که هنوز در این ورطه دست و پا می‌زند.

و اما چند مقطع از تاریخ معاصر افغانستان که در آن در اثر عواملی زمینه رشد و شکوفایی تا حدودی مهیا گشت، از این قرار است:

یکی دوره زمامداری شیرعلی خان محمدزایی (۱۳۹۶ - ۱۳۸۵ق / ۷۸ - ۱۸۶۸م) است که طی آن پادشاه مذکور، که می‌گویند تحت تأثیر تعالیم سید جمال‌الدین اسدآبادی قرار داشت، اقداماتی صورت داد که از آن جمله است:

الف - برای نخستین بار ماشینهای چاپ سنگی از هندوستان وارد شد و دو مرکز چاپ در کابل به نامهای «مصطفاوی» و «شمس اینهار» به وجود آمد و در همین دو چاپخانه بود که کتب و رسالاتی به چاپ رسید مانند: *وعظنامه* به زبان فارسی دری شامل مجموعه گزارشهایی از وقایع جنگ روس و عثمانی به نقل از تایمز لندن، *اصول و قواعد نظامیگری برای استفاده نیروهای نظامی* به کوشش میرزا محمد صادق و ترجمه شده از انگلیسی به پشتو، کتاب شهاب ثاقب در رد وهابیها با شرحی از امیر شیرعلی خان و چاپ کتاب *ذخیر الملوک*، تمبرهای پستی و غیره.

ب - نخستین مدرسه نظامی برای آموزش فنون رزمی تأسیس شد.

ج - انتشار نخستین جریده افغانستان به نام «شمس اینهار» به کوشش میرزا عبدالعلی از خوشنویشان ماهر شیرعلی خان و با چاپ مطالب و مقالاتی از قاضی عبدالقادر پیشاوری یوسفزایی که بیش از پنج سال تا هنگام تهاجم دوم انگلستان به افغانستان (۱۲۹۶ق / ۱۸۷۹ م) ابتدا هر هفته، سپس هر پانزده روز و در اواخر ماهانه منتشر شد.^۱

۱. «ادبیات معاصر افغانستان»، *سالنامه کابل*، صص ۳۷-۳۳۶ و ۷۷-۳۷۶.

د - بازسازی بالا حصار کابل و بنای شهر شیرپور در شمال غربی شهر کابل.^۱
تجاوز دوم انگلیسیها جریان اصلاحات عصر شیرعلی را متوقف ساخت و سپس نابسامانیهایی که در افغانستان در اثر تجاوز مذکور پدید آمد با روی کار آمدن امیر عبدالرحمن خان (۱۲۹۷) نیز بهبود نیافت و در روزگار وی وضع فرهنگ بسیار بد و بیسوادی همه گیر و گسترده شد؛ به نحوی که این امیر، برای اداره امور دیوانی خود، میرزا طلبد و نتوانست از سراسر افغانستان بیشتر از سه نفر باسواد کامل بیابد: «در تمام مملکت هیچ چاپخانه‌ای دایر نبوده، در تدریس اینقدر بی‌اعتنایی داشتند که مجبور شدم در تمام مملکت اشتهار دادم سی نفر منشی لازم دارم که بتوانند زبان خود را بنویسند و بخوانند؛ فقط سه نفر با قاعده مشروط پیدا شدند.»^۲

بجز وارد کردن یک ماشین لیتوگرافی که منشی عبدالرزاق هندی با کار آن آشنا بود و آن هم به منظور طبع و نشر فرمانها و رسالات امیر و دولت مورد استفاده قرار می‌گرفت و دایر شدن چند مدرسه ابتدایی برای شاهزادگان و غلامبچه‌های دربار، از مرکز و یا مراکز فرهنگی دیگری اطلاعی نداریم.^۳

مقطع دوم در تاریخ فرهنگ و ادب معاصر افغانستان، که در آن اندک تالوئی مشاهده شد، دوره سوم ظهور جنبش مشروطه در روزگار امیر حبیب‌الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان است (۱۳۳۷-۱۳۱۸ ق/ ۱۹۱۹-۱۹۰۱ م). امیر حبیب‌الله خان، که نمی‌خواست سیاست خشن پدرش را ادامه دهد دست به اصلاحاتی زد که مهم‌ترین آنها تأسیس مدارس جدید و اجازه نشر جریده سراج/الخبار بود و همین دو اقدام زمینه ساز تحولی مهم در عرصه فرهنگ و اندیشه در آغاز سده بیستم در افغانستان گردید.

می‌دانیم که در این زمان دو مدرسه عالی به نام مکتب حبیبیه و مکتب حربیه و سپس دارالتألیف تأسیس شد، چاپخانه سنگی و حروفی و زینگوگرافی به کابل وارد گردید و کتابهای درسی در رشته‌های ادبیات فارسی و پشتو، علوم دینی، ریاضیات،

۱. سید قاسم رشتیا. *افغانستان در قرن نوزده*. پشاور، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۷. ج ۴، ص ۲۵۵.
۲. ایرج افشارسیستانی. *سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان*. تهران، نسل دانش، ۱۳۶۹. ج ۲، ص ۳۵۶.
۳. فاروق انصاری. *تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان (بررسی موردی قندهار)*. تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱. ص ۵۶.

جغرافیا، تاریخ، شیمی (کیمیا)، فیزیک و... تهیه و چاپ شد و کم‌کم نسل جدید از روشنفکران پرورش یافتند که حرکت علمی و ادبی جدیدی را آغاز نمودند؛ اما اقدام مهم‌تر انتشار جریدهٔ *وزین سراج/الخبار* بود که بدون تردید نمی‌توانست بدون پیوند با پیشرفتهای تکنیکی جهان غرب و تحولات آزادیخواهانه‌ای باشد؛ اخبار آن به داخل کشور می‌رسید که در اثر آن، هم پادشاه و هم جامعهٔ تحصیلکردهٔ آن روز تکانی خورده و دلشان می‌خواست تا از این جریان عالمگیر غافل نمانند.^۱

نخستین شمارهٔ *سراج/الخبار* در ذی‌قعدة ۱۳۲۳ ق منتشر شد؛ اما با موانعی از جانب انگلستان مواجه گردید و اجازهٔ چاپ نیافت.^۲

این ممنوعیت شش سال به درازا کشید و بار دیگر در ۱۶ میزان (مهر) ۱۲۹۰ ق با سعی و تلاش محمود طرزی افغان اجازهٔ فعالیت یافت و این بار بیش از شش سال به کار خود ادامه داد. در همین زمان بود که بنیاد نگارش ساده و علمی در ادبیات افغانستان گذاشته شد و جوانان پرشوری مانند عبدالهادی داوی (پرشان) عبدالرحمن لودین (کبریت) و... با نوشتن مقاله‌های روشنگرانه و سرودن اشعار اجتماعی و سیاسی، سهم مهمی در بیداری ملت افغانستان به ویژه در زمینهٔ حصول استقلال داشتند و حقیقتاً این دوره را می‌توان «دورهٔ روشنگری» نامید و موضوعهای اصلی سروده‌ها را وطنخواهی، آزادی‌طلبی، تشویق به فراگیری دانش و علوم جدید، اتحاد اسلامی و پیوستگی و یکپارچگی اقوام مختلف افغانستان تشکیل می‌داد.^۳ به چند نمونه از سروده‌های این دوره که تفاوت بنیادی با اشعار و ادبیات پیش از خود داشت توجه کنید: مثلاً محمود طرزی که شاهد عروج ملل اروپایی و کوشش دیگر ملل در زمینهٔ کسب دانش جدید بود، بر خواب رفتگی و غفلت و عقب‌ماندگی ملت خود حسرت خورده چنین می‌سراید:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت

۱. انصاری، صص ۷۶-۷۷.

۲. عبدالحی حبیبی. *تاریخ مختصر افغانستان*. کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۹. ج ۲، ص ۲۸، میرمحمد صدیق فرهنگ. *افغانستان در پنج قرن اخیر*. تهران، عرفان، ۱۳۷۴. ج ۲، ص ۴۶۳.

۳. نک: انصاری، صص ۱۴۶-۱۷۰.

وقت اقدام است و سعی و جد و جهد
عصر عصر موتور و ریل است و برق
ئهم عفريت سیه صنعت پری
نلگراف آرد خبر از شرق و غرب
سیم آهن در سخن آمد ز برق
کوهها سوراخ و برها بحر شد
شد هوا جولانگه نوع بشر
گفت محمود این سخن را و برف

غفلت و تن‌پروری بگذشت و رفت
گامهای اشتهری بگذشت و رفت
قصه دیو و پری بگذشت و رفت
قاصد و نامه بری بگذشت و رفت
تلفون بشنو گری بگذشت و رفت
جانشین را گری بگذشت و رفت
رشک بی‌بال و پری بگذشت و رفت
سعی کن تنبلگری بگذشت و رفت^۱

نویسنده و شاعر برجسته دیگر این عصر که با سرودن اشعار سیاسی و دیگر مطالب اجتماعی توانست جایگاه مهمی در تاریخ روشنگری افغانستان پیدا کند عبدالهادی «داوی» است. وی نیز در مدرسه حبیبیه تحصیل کرد و با زبانهای اردو، ترکی، عربی، و انگلیسی آشنایی حاصل نمود^۲ و زمانی که از سوی محمود طرزی به همکاری با سراج/اخبار فرا خوانده شد، مطالب خود را با امضای «واضح» و یا «پرشان» می‌پراکند و به ویژه انتشار منظومه مسدس برانگیزنده «بلبل گرفتار» از سوی او جای خوبی در دل و ذهن مردم یافت تا جایی که نماینده سیاسی بریتانیا در کابل نگران گردید و شخصاً به دیدار «پرشان» در مدرسه شاهی رفت.^۳

آن شعر این بود:

بلبل گرفتار

سحرگهی بشنیدم ز بلبلی به قفس

که مردم از غم و درد و الم نپرسد کس

که از چه می‌کشم این ناله‌ها نفس به نفس

چرا گذشت مرا عمر در فغان و جرس

۱. محمدولی زلمی. دکندهار مشاهیر. کابل، اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۹. صص ۲۷۸-۲۷۹.

۲. عبدالرؤف بینوا. اوسنی لیکوال. کابل، ریاست مطبوعات، ۱۳۴۰. ج ۱، صص ۲۶۸-۲۶۹.

۳. حبیبی، ص ۱۸۲.

چرا به غیر فغان نیست کار و بار مرا
 چرا حیات به گران شد دست بار مرا
 نه محرمی که به او یک زمان سخن گویم
 نه مونس‌ی که ز درد و غم وطن گویم
 نه همدمی که به او حرفی از چمن گویم
 ز لاله و گل و نسرين و یاسمن گویم
 کنم به شکوه دل پر مال را خالی
 ز درد خویش کنم جمله بلبلان حالی
 غرض ز قصه پر درد خود کمی شنواید
 ز نکته‌های اسیرانه شمه‌ای بر خواند
 که باد بوی چمن بر قفس نشین گذراند
 سپید بال و برافشاند و این حدیث بخواند
 مگر رساند نسیمی صبا ز خاک وطن
 که بر د هوش و قرارم به خاک پاک وطن
 دمی به حیرت و بیخود فکنده سر استاد
 ز شکر یار شکایت دگر لیبی نگشاد
 که باز باد صبا را شکوفه دادش یاد
 گشود چشم و کشید از خروش دل فریاد
 که همچو من شوی از خان و مان جدا صیاد
 چون اسیر ستم سازدت خدا صیاد
 مرا که فخر چون زیب گلستان بودم
 گل شکفته بستان آشیان بودم
 روان باغ و چمن روح بوستان بودم
 ظریف و شوخ‌تر از جمله بلبلان بودم
 اسیر پنجه فولادی بلا کردی
 به جای لطف جفا کردی و خطا کردی

فضای بی سر پا بود جای پروازم
 بلند شاخ سر سرو مسکن نازم
 همیشه بوی گل از خانه خوش اندازم
 برون جهید چو آواز فر می سازم
 مرا نه درد اسیری، نه چون قفس دل چاک
 نه اشک ریزی غمگین، نه ناله غمناک
 سحر که بال و پر شوق می زدم به هوا
 به شاخه های شکوفه گرفتمی مأوا
 گهی به روی گلی که به سنبل شیدا
 به خنده نغمه کنان می سرودم این آوا
 کراست عشرت امروزه ای که من دارم
 ندیم سنبل و گل، خانه در چمن دارم
 همان گل است کنون و همان زمان بهار
 ز من ز سبزه مخلع درخت پر برو بار
 فکنده شو به گلشن نوای قمری و سار
 به گوشه های گلستان چو من هزار هزار
 پرند از سر یک شاخ به دگر خندان
 فتاده من به قفس گریه می کنم به فغان
 رسیده است دل زار من به جان یارب
 ازین ستمکده ام زود وارهان یارب
 درین جفاکده پرغمم ممان یارب
 دوباره ام به گلستان و گل رسان یارب
 اگر برای قفس آفریدی ام، باری،
 چرا به بال و پرم داده ای سر و کاری
 اسیر پنجه جور و جفا و ستم تا کی؟
 ندیم آه و فسوس و غم و ندم تا کی؟

انیس اندوه بسیار و لطف کم تا کی؟
 جلیس این ستم آباد پرالم تا کی؟
 چو غمیر یاس درین خانه نیست کار امید
 بهشت امید مزاری از این مزار امید
 سپس خموش شد و ساعتی تأمل کرد
 مرا گمان که شد آرام یا تحمل کرد
 دوباره نغمه کنان روی جانب گل کرد
 به خنده گفت که صیاد چون تغافل کرد
 بیا بمیر، ز ذلت نجات خواهی یافت
 به گوشه‌گاه عدم خوش حیات خواهی یافت
 اگر چه نیست گوارا به من چنان مردن
 جوان بون و افسوس بر جوان مردن
 ولی به آرزوی زندگی توان مردن
 که هست موجب احیای جاودان مردن
 چو سحر به قفس حال مرگ می بینم
 چرا نمیرم و فارغ ز درد ننشینم
 بگفت این و به حسرت به سوی گلشن دید
 گشود بال و پر و بر ر قفس بدوید
 به آن طلسم زمانی هجوم کرد شدید
 ولی چه فایده کان بود سد سخت حدید
 ز کله و پر و بال نحیف و منقارش
 بریخت خون مصفای رنگ گلنارش
 فتاد بیخود و خونس به جوش می آمد
 دل تپیده به خون در خروش می آمد
 گهی گهی که به حال و به هوش می آمد
 همین انین حزین زو به گوش می آمد

شکست بال و پرم در هوای آزادی

هزار شکر که گشتم فدای آزادی^۱

داوی، بدین گونه، مرگ در راه آزادی را بر زندگی در اسارت ترجیح داد و جانسپاری در راه پیروزی را نوعی پیروزی شمرد.

پریشان همچنین در شعر دیگری به نام «بد نبود» از مردم نیز انتقاد کرد که «لنگ و شل در آشیان بنشسته» اند و «دماغ و فکر را بیهوده بی جا خسته» می کنند و به امید کارهای دیگران دل بسته اند. وی می گوید شایسته است همه هوشیار و بیدار شوند و همت کنند و به جانب کردار گرایش یابند:

در وطن گر معرفت بسیار می شد بد نبود

چاره این ملت بیمار می شد بد نبود

این شب غفلت که تا ر و مار می شد بد نبود

چشم پر خوابت اگر بیدار می شد بد نبود

کله مستت اگر هوشیار می شد بد نبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای

یا دماغ و فکر را بیهوده بیجا خسته ای

دور از احباب رفته با عدو پیوسته ای

بر امید کر جای دیگران دل بسته ای

گر ترا همت همه کار می شد بد نبود

مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور

کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل ناجور

رهزنان نزدیک، ره تاریک، رهرو بیشعور

راه دور و پای عور و خارها اندر عبور

گر که پاک این راهها از خار می شد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ و عرصه جولان فراخ

۱. محمد کاظم آهنگ. سیر ژورنالیزم در افغانستان. پشاور، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۹. ج ۲، صص ۳۶۹-۳۷۰؛

«نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان»، سالنامه افغانستان، ۱۳۵۸، صص ۹۷۰-۹۷۲.

نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ
 جز خدا امیدگاهی نیست یارب آخ آخ
 مانده تا منزل بسی فرسنگهای سنگلاخ
 ای خدا که راه ما هموار می‌شد بد نبود
 غیر ما دشت و در و دیوار دارد برگ و بار
 تا یکی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار
 باری بر ما هم بیار ای ابر رحمت بار بار
 بار ما اندر گل افتاده ست ودلها زیر بار
 بارالها بار ما گر بار می‌شد بد نبود.^۱

یکی دیگر از دانش‌آموختگان مکتب حبیبیه که در تحول فرهنگی و ادبی روزگار روشنگری تأثیرگذار بود عبدالرحمن لودین «کبریت» است که به دو زبان پشتو و فارسی آتشین می‌نوشت و جوانی بود تندمزاج، به گفتهٔ عبدالحی حبیبی «تیزرو» که به ویژه از محمود طرزی بسی چیزها آموخت.^۲

وی نیز، در یک شعر مخمس، نخست ملت را خطاب قرار داده از آنان خواست که برای خدا عجله کنند تا از شر مکر و حیلۀ دشمن، آگاه و مانند برق جلوه‌کنان و به سان رعد نعره‌زنان شوند. وی چنین سرود:

ای ملت! از برای خدا زودتر شوید
 از شر مکر و حیلۀ دشمن خبر شوید
 تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید
 وانگه چو رعد نعره‌زنان دربه‌در شوید
 مانند برق جلوه‌کنان در نظر شوید
 از یک طرف نهنگ و ز دیگر طرف پلنگ
 هر دو به خون ما دهن خویش کرده رنگ
 اکنون که گشته‌اند به خود مبتلا ز جنگ

۱. «نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری»، صص ۹۶۴-۹۶۵ و انصاری، ص ۱۵۳.

۲. میرغلام محمد غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم، پیام مهاجر، ۱۳۵۹، ج ۱، صص ۷۲۱-۷۲۳.

جهدی کنید، بهرچه هست این همه درنگ
در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوید
این وقت فرصت است نه هنگام چشن و سور
هر کس که فوت می‌کندش می‌شود کفور
پس در همین خلال و چنین حال و این فتور
تیزی و سعی و همت‌تان این قدر ضرور
تا از برای چشم عدو نیشتر شوید
امروز در تمامی عالم چه شور و شر
بر پا و ما نشسته از آن جمله بیخبر
نی فکر سود نی سر سودای مان به سر
افسوس بر فلاکت حال چنین بشر
باید ز شرم آب ز پا تا به سر شوید
خصم بزرگ خویش شناسید انگلیز
زان پس عدوی دیگران است روس نیز
در این زمانه عهد نیرزد به یک پشیز
دارید ملت و وطن خویشان عزیز
با اتحاد جمله چو شهد و شکر شوید
حاضر کنید اسلحه، کوبید طبل و کوس
آرید رو به جنگ چو عثمانی و پروس
تا حلق انگلیس فشارید و نای روس
در جا غور تفنگ گذارید کارتوس
چون شیر راست سوی مخالف به در شوید
ای غافل از زمانه و شاغل به مهو گلف
با دشمن خبیث کسی کرده است حلف؟
خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف
باید گریست بر سر این احمقی و جلف

تا چند بهر دیدن حق کور و کر شوید
 کردند طائنان جفاکیش بی فروغ
 آقای زمانه همه بهر خود فروغ
 گویند در اطاعت ما گاو و خر شوید
 به نقد و جنس مالی ما خائنان امین
 در مجلس سیاسی ما جاهلان مکین
 نی فکر و هوش و قلب، نه وجدان، نه عقل و دین
 تا بهر انتباه صدایی کشد چنین
 کی غافلان ز خواب تنعم به در شوید
 هر یک نشسته است به زین آنچنان تلک
 کش نیست غم ز مدت و پرواش از ملک
 با صد غرور و کبر همی تازد اسپادک
 کس نیست تا به سینۀ ایشان کند شلک
 خوب ای خران چرید که تا چاق تر شوید^۱

چنانکه ملاحظه می‌شود، این شعر کاملاً سیاسی و اجتماعی است و در آن، شاعر، به صراحت، خصم بزرگ زمان خود را روس و انگلیس دانسته از مردم می‌خواهد که با اتحاد و اتفاق در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوند و مانند عثمانی و پروس (آلمان) سلاح به دست گرفته آماده کارزار گردند تا حلق انگلیس و نای روس را بفشارند. وی در سیاست داخلی نیز بر شیوه و روش امیرحبیب‌الله سخت انتقاد می‌کند و مشغولیت او به بازی گلف را حماقت می‌شمارد و حسرت می‌خورد که کسی یافت نمی‌شود تا به سینۀ این ستم پیشه شلیک کند تا از مردم نخواهد که در اطاعت او گاو و خر شوند.

۱. انجمن ادبی در روزگار فرمانروایی محمد نادرشاه تأسیس یافت و انجمنهای پشتو، آریانا و دایرةالمعارف و شعبه‌های مختلف علوم اجتماعی از آن نشأت گرفتند. هدف انجمن تنظیم اصول نگارش، تثبیت سبک معین در نشر و نظم، پرورش روحیۀ ادبی و تکامل آن و تحقیق در تاریخ افغانستان ذکر شده است. نک: *سالنامه کابل*، س ۳۷-۱۳۳۶، صص ۲۹۴-۲۹۵.

اما این مقطع نیز که به چند نمونه از ادبیات آن اشاره شد طولی نکشید زیرا بار دیگر آشوب و اغتشاش کشور را فرا گرفت و دستهای پنهان و آشکار بیرونی و عوامل درونی ثبات و امنیت افغانستان را بر هم زدند و متأسفانه باز ظلمت و خفقان بر همه جا چیره شد.

مقطع سوم در تاریخ معاصر افغانستان، که طی آن فضای مساعدی برای بروز استعدادها و فعالیتهای علمی و فرهنگی فراهم گردید و دوره موسوم به دهه دموکراسی یا قانون اساسی است، هر چند زمینه اولیه شماری از کارهای پژوهشی از روزگار پیشین و مربوط به زمان تأسیس انجمن ادبی کابل به سال ۱۳۱۰ خورشیدی به وجود آمد؛ ولی، در واقع، در دهه مذکور بود که در نتیجه پدید آمدن فضا و زمینه مناسب برای ارائه نظریه‌ها و ابراز عقیده‌های گوناگون که یکی از نخستین لوازم پیشرفت است، ادیبان، محققان و پژوهشگرانی دست به کار شدند و آثاری را به جهان دانش و اندیشه و هنر و در موضوعهای مختلف دینی، تاریخی، ادبی و هنری... عرضه داشتند. شخصیت‌هایی مانند احمدعلی کهزاد، میرغلام محمد غبار، عبدالحی حبیبی، محی‌الدین انیس، غلام جیلانی جلالی، خلیل‌الله خلیلی، عبدالرئوف بینوا، سید قاسم رشتیا، میرمحمدصدیق فرهنگ، عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، عبدالغفور روان فرهادی، احمد جاوید، میرحسین شاه جوادی، رضا مایل هروی، نجیب مایل هروی، خال محمد خسته، محمداعظم سیستانی، محمد عثمان [؟] صدیقی، سرور همایون، صباح‌الدین کشکی.

